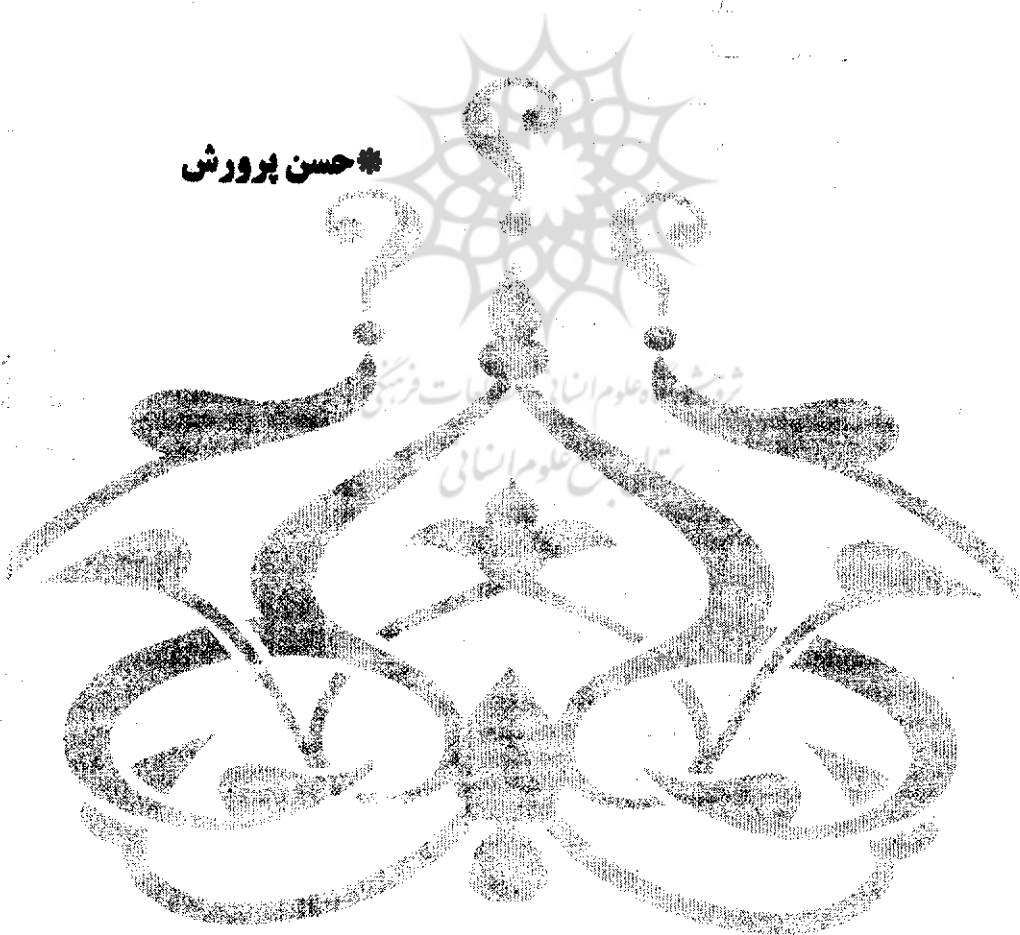


نگاهی به زندگی و آثار ابوعلی سینا

* حسن پرورش



در دنیایی که امروز ما زندگی می‌کنیم یکی از علایم و زنده بودن ملت‌ها، التفات آنها به مفاخر گذشته خویش است و امروز در بسط زمین، کمتر ملتی است که بتواند از گذشته خود صرف‌نظر کند و در تجلیل و تکریم علما و دانشمندان و فضیلتی سلف که در سرزمینشان زندگی می‌کرده‌اند قصور ورزد. زیرا یکی از اسباب تشخیص ملت‌ها، آراء و عقاید و آثار گرانمای گذشتگان آنان است که با وجود گذشت روزگار و سر زمان و پیشامد انواع حوادث و فتن با هزاران خون دل برای آیندگان به یادگار مانده است. ملت ایران که از لحاظ تاریخ روزگار کهنی را گذرانیده است و باز به شهادت همان تاریخ، تمدن شگرفی را بوجود آورده است، در طی قرون متمادی و سالهای طولانی، علما و دانشمندان کم نظیری تحویل جامعه بشری داده است که هر کدام از آنان به پیشرفت تمدن اسلامی ما خدمات گرانمای و بی‌مانندی نموده‌اند یکی از آن عالمان بی‌مثال و فضیلتی کم نظیر، فیلسوف و طبیب مشهور قرن چهارم، شیخ الرئیس ابوعلی سیناست که به شهادت محققین آسیایی و اروپایی، افکار و عقاید او قرن‌ها بر شرق و غرب عالم متمدن قدیم، حکمرانی می‌کرده است. اکنون به مناسبت بزرگداشت و تکریم این چهره علمی به گوشه‌هایی از زندگی و آثار علمی و مشرب فکری و آرای فلسفی و عرفانی ابوعلی سینا نگاهی می‌اندازیم.

زندگی

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا که در مغرب زمین به نام اویسینا "Avicenna" مشهور است، اعجوبه دهر و نادره روزگار خود بود. خود او گزارش زندگی‌اش را تا حدود ۳۵ سالگی که به گرگان آمده بود، به تقاضای یکی از شاگردانش املا کرد و شاگرد معروفش ابو عبید جوزجانی بقیه آن را تکمیل و تا آخرین روز زندگی‌اش گزارش کرده است که متن آن در کتاب «عیون الانباء» اثر ابن ابی اصیبه «تاریخ الحکماء» اثر قفطی، «تاریخ الحکماء» اثر شهرزوری و خلاصه دقیقتری از آن در «تمه صوان الحکمه» اثر بیهقی آمده است که در اینجا به نحو خلاصه بیان می‌شود: نام پدر ابن سینا، عبدالله و از اهل بلخ بود. او از عاملان دودمان سامانی بود که در دوره نوح بن منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷ ه.ق) از بلخ به بخارا آمده و کار قریه «هورمیش» به وی سپرده شد و از قریه «افشنه» زنی به نام ستاره گرفت. بوعلی در ماه صفر سال ۳۷۰ ه.ق از این مادر متولد شد. خود او می‌گوید: پدرم مرا پیش معلم فرستاد. در ده سالگی حافظ قرآن شدم و از ادب بسیار مطلع شدم. پدر و برادرم از اسماعیلیان بودند و از آنها ذکر نفس و عقل را شنیدم و فهمیدم ولی تقسم قانع نشد. حساب و هندسه را نزد سبزی

فروشی آموختم. سپس ابو عبدالله ناتلی به بخارا آمد. پدرم او را به خانه دعوت می‌کرد و من از او منطق آموختم. فقه را نیز نزد اسماعیل زاهد آموختم. در نزد ناتلی علاوه بر منطق، پنج یا شش کتاب «اقلیدس» را نیز فراگرفتم. سپس «مجسطی» را شروع کردم و اشکال هندسی را حل می‌کردم و ناتلی از آن رفع اشکال می‌کرد. سپس ناتلی به گرگانج رفت و من به تحصیل ادامه دادم. بعد به علم الهی روی آوردم. از آن پس به علم طب راغب شده و کتب آن را می‌خواندم. در سن ۱۱ سالگی به قرائت منطق و جمیع اجزای فلسفه برگشتم و در وقت تحیر به مسجد رفته و نماز می‌خواندم و به مبدأ کل و آفریدگار می‌نالیدم و درخواست حل مشکل می‌کردم.

بعد به مطالعه مابعدالطبیعه ارسطو روی آوردم. چهل بار خواندم ولی نفهمیدم تا اینکه به «اغراض مابعدالطبیعه» فارابی برخورددم و مشکل حل شد. و به واسطه معالجه نوح بن منصور سامانی، پادشاه بخارا، اجازه یافتم به کتابخانه او دسترسی پیدا کنم که سر منشأ فواید بسیار بود. در سن ۱۸ سالگی از جمله این علوم فارغ شدم و الآن فقط پخته‌تر شده‌ام، ولی چیزی بر من افزوده نشد.

در سن ۲۰ سالگی کتاب «مجموع» را به درخواست همسایه خویش ابوالحسین عروضی نگاهشتم. همچنین کتاب «الحاصل و المحصول» را در شرح کتب اوایل برای دیگر همسایه فقیه خود، ابوبکر برقی، در ۲۰ مجلد نوشتم.

در این میان پدرم مرد و بخارا را ترک گفتم. برخی از کارهای سلطان امیر علی بن مأمون و وزیر علم دوست او ابوالحسین سهلی را برعهده گرفتم. از آنجا به «نسا» و سپس به سمنگان و از آنجا به جاجرم که سرحد خراسان است رفتم، قصد من امیر قابوس بود که گرفتار شد و در قلاع در حالت حبس درگذشت. سپس به دهستان رفتم و از آنجا به گرگان برگشتم.

تا اینجا خلاصه شرح حال بوعلی از زبان خودش بود، از این پس از زبان شاگردش ابو عبید جوزجانی بدین قرار نقل می‌گردد:

در گرگان «ابو محمد شیرازی» که دوستدار علم بود، خانه ای برای شیخ خرید که «مجسطی» را برایم می‌خواند و شیخ کتاب «المبدأ و المعاد» و «الارصاد الکلییه» را به نام او تصنیف کرد.

در سال ۴۰۴ ه. ق در ری به خدمت مجدالدوله و «سیده» صادر وی رسید که فرزند فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی است (۳۸۷-۴۱۲) و مرض مجدالدوله را مداوا کرد و یک سال نزد وی ماند. در سال ۴۰۵ ه. ق در همدان به طور اتفاقی به شمس الدوله برخورد و وزیر

عروج



او شد. لشگریان بر مجدالدوله شوریدند و خواستار قتل بوعلی شدند ولی او نپذیرفت و فقط او را از دولت خویش نفی نمود. چهل روز نگذشته بود که به علت عود مریضی قولنج شمس الدوله دوباره بوعلی به دربار راه یافت و مورد تکریم و احترام قرار گرفت. بوعلی در این مقطع «طبیعیات شفا» و «قانون» را تدوین کرد. پس از درگذشت شمس الدوله و جانشینی پسرش صماءالدوله، از او درخواست وزارت شد، ولی او نپذیرفت. به همین علت به زندان افتاد و پس از حمله علاءالدوله آزاد گشت و کتاب «منطق شفا»، «الهدایات»، رساله «حی بن یقظان»، و «القولنج» را تألیف نمود. سپس با لباس مبدل به اصفهان رفت. علاءالدوله به استقبال او رفت. او «متمم کتاب شفا» را در اصفهان و سپس کتاب «نجات» را در سفر نوشت. پس از آن با علاءالدوله عزم همدان کرد و رصدخانه همدان را تأسیس کرد و در این سفر بود که شیخ، «دانشنامه علایی» را تصنیف کرد. بالاخره بوعلی بر اثر درد قولنج که معالجه اش تأثیر نبخشید و به گفته خود او: «المدير الذی فی بدنی قد عجز عن تدبیره فلاتفعنی المعالجه» «مدبری که در بدن من است، عاجز از تدبیرش شد، پس معالجه مرا نفع نمی‌رساند.» وفات او مقارن با روز جمعه، اول رمضان ۴۲۸ ه. ق بود و مقبره او در همدان است.

تألیفات بوعلی سینا

تألیفات بوعلی بیش از ۲۵۰ کتاب و رساله است که مهمترین آنها «شفا» در فلسفه و «قانون» در طب است که مختصراً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- الشفا، در ۱۸ جزء در منطق، ریاضی، طبیعیات و الهیات. شامل ۱۰ مقاله در اقسام موجودات، جوهر و عرض، ماده و صورت، وحدت و کثرت، تقدم و تاخر، قدم و حدوث، نوع، جنس، فصل، اقسام علل یا کیفیت صدور اشیا، مبدأ و معاد، لزوم اطاعت از پیامبر و امام، سیاست و تدبیر منزل و اخلاق می‌باشد.

۲- نجات، که در اصل خلاصه شفاست.

۳- الاشارات و التنبیها: به تعبیر حاجی خلیفه: «هی آخر ما صنف فی الحکمة و اجوده و کان یظن بها» که شامل ۱۰ «نهج» در منطق و ۱۰ «نمط» در فلسفه است. نمطهای دهگانه فلسفه عبارتند از: فی تجوهر الاجسام، فی الجهات و اجسامها الاولى و الثانية، فی النفس الارضیه و السماویه، فی الوجود و علله، فی الصنع و الابداع، فی الغایات و مبادئها و فی التریب، فی التجرید، فی البهجة و السعادة، فی مقامات العارفين و فی اسرار الآیات.

بر این کتاب شروحو نوشته شده است مانند: شرح وزین خواجه نصیرالدین طوسی (وفات در ۶۷۲ ه. ق.) که در سال ۶۴۴ ه. ق. از آن فارغ شد و شرح دیگر از قطب الدین رازی (وفات در ۷۶۶ ه. ق.) که در سال ۷۵۵ ه. ق. از شرح آن فارغ شد.

۴- الحکمة المشرقیه یا حکمة المشرقیین.

۵- الانصاف، در دو جلد که شرح تمام کتب ارسطو است.

۶- المجموع.

۷- المبدأ و المعاد.

۸- الحاصل و المحصول.

۹- رساله های سه گانه حسی بن یقظان، سلامان و ابسال رساله الطیر که نوعاً عرفانی

هستند.

۱۰- القانون، در طب که به زبان لاتینی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است. در

«اعیان الشیعه»، «الفهرست» ابن ندیم، «تاریخ الحکماء» شهرزوری، مقدمه «دانشنامه علانی» و

«سه حکیم مسلمان»، تعداد تألیفات بوعلی از ۱۰۷ تا ۱۸۰ و حتی ۲۵۰ اثر آمده است.

ابن سینا در قسمت ادبیات به عربی و فارسی شعر سروده که اشعار فارسی او را ادوارد

براون در جلد دوم «تاریخ ادبیات ایران» جمع آوری کرده است و مرحوم نفیسی هم در مجله

مهر منتشر کرد. قسمت عربی اشعار او را صاحب کتاب «طبقات الاطباء» نقل کرده که مهمترین

و مشهورترین آن، «قصیده عینیه» است که فحول دانشمندان مثل ابو عبید جوزجانی و حاج

ملاهادی سبزواری در «اسرار الحکم» بر آن شرح نوشته اند.

تقسیم بندی فلسفه و علوم

علوم به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می شوند که هر یک دارای توابع فروعی به شرح

زیر هستند:

۱- علم منطقی: این علم به منزله ابزار و آلت علوم است.

۲- علم طبیعی: این علم از امور آمیخته با ماده، ولی، ماده مخصوصی مثل انسانیت انسان و

استخوان بودن استخوان، بحث می کند.

۳- علم ریاضی: این علم از امور آمیخته با ماده، بدون اختصاص به ماده معینی مثل $۲ \times ۲ = ۴$

بحث می کند.

فروع



- ۴- علم الهی: این علم بحث از امور مفارق با ماده، مثل خالق اول و فرشتگان بحث می کند.
- ۵- علم کلی: این علم از اموری که گاه با ماده هستند و گاه تنها، مثل وحدت و کثرت بحث می کند.
- ۶- علم اخلاق: این علم از کیفیت نفس در انسان بحث می نماید.
- ۷- تدبیر منزل: این علم از زیستن با اهل خانه بحث می نماید.
- ۸- تدبیر مدینه: این علم از کیفیت زندگی با همشهریان بحث می کند.
- ۹- نبی: این علم واضع قوانین کلی تدبیر منزل و مدینه است.

منطق بوعلی سینا

وی در اینجا همان تقسیمات «احصاء العلوم» فارابی را آورده است که شامل بحثهای زیر می باشد: الفاظ (ایساغوجی)، مقولات عشر، قضایا، قیاس، برهان، جدل، سفسطه، خطابه، و شعر.

علم طبیعی و بوعلی

به تبع ارسطو و فارابی، اجسام را مرکب از ماده و صورت دانسته و نسبت ماده به صورت را مثل نسبت مس به مجسمه می دانست. لواحق اجسام طبیعی عبارت است از حرکت، سکون، زمان، مکان، خلأ، تناهی و عدم تناهی. و در نتیجه اعتدال مزاج، نفوس نباتی، حیوانی و انسانی پدید می آید.

نفس و بوعلی

در میان فلاسفه اسلامی، کندی و فارابی تلاش وسیعی در شناخت نفس کردند و باید بوعلی را از بزرگترین علمای علم النفس (روان شناسی) دانست. سخنان وی در نفس عبارت است از:

الف. اثبات وجود نفس:

۱- برهان طبیعی: این برهان به تبع نظریات ارسطو و افلاطون است. وی حرکت را به دو قسم تقسیم می کند: یکی حرکت قسری و دیگری حرکت ارادی. این دو حرکت، از جسم صادر نمی شود. حرکت قسری، نیازمند محرک خارجی است و حرکت ارادی، گاه به مقتضیات طبیعت است. این حرکت ضد مقتضای طبیعت، مستلزم محرک خاص زائد بر جسم

است که همان نفس است. همان طور که ذکر شد او این برهان را از افلاطون و ارسطو گرفته است.

۲- برهان روان شناختی: انسان حالت انفعالی خنده و حزن و شوق و شرم دارد، و این احوال به خاطر وجود نفس است: «قوای محرکه و مدرکه و حافظه برای مزاج چیز دیگرند و تو می توانی آن قوا را نفس بنامی و این جوهر در تو یکی است و آن تو هستی».

۳- برهان تذکر استمرار: هانری برگسن فرانسوی این برهان را شرح داده و از اهم مباحث اوست. به تعبیر بوعلی: «ای عاقل! بدان که تو امروز همان کسی هستی که در همه عمرت بودی حتی بسیاری از آنچه بر تو گذشت به یاد داری... اما تو خود می دانی در مدت ۲۰ سال، از بدن تو از آنچه در آغاز بوده است چیزی بر جای نمانده است، ولی تو در تمام این مدت، به بقای ذات خود معترفی و در تمام عمر چنین خواهد بود پس ذات تو با بدن تو اجزای ظاهری و باطنی آن مغایر است». چنان که گفته شد، روش استمرار نفس را برگسن فرانسوی شرح داده و از اهم مباحث فلسفه اوست.

۴- برهان وحدت نفس یا «برهان من»: انسان می گوید فلان چیز را درک کردم، خوردم، نوشیدم و ... از این امور فهمیده می شود که در انسان چیزی وجود دارد که جامع این ادراکات است و انفعالات به او منتهی می شود. پس من هر شخصی غیر بدن اوست.

۵- برهان انسان معلق در هوا: این برهان که اتین ژیلسون آن را «دلیل انسان پرنده» خوانده و آگوستینیوس آن را در زمره ادله خویش آورده است، شباهت بسیاری نیز با گفته معروف دکارت - من فکر می کنم پس هستم - دارد. برهان چنین است: انسان حتی در خواب و مستی، از خویش غافل نیست اگر چه توجه نداشته باشد. تو می توانی خود را از همه چیز خود غافل کنی غیر از خود بودن خود؛ وقتی این حالت درک شد، معلوم می شود نفس غیر از بدن است و این از راه تجربه شخصی قابل درک است.

ب: تعریف نفس:

کمال دو قسم است: یکی کمال اول که نوع، بدان فعلیت یابد. مانند: شکل شمشیر برای شمشیر. دیگر کمال دوم که نتیجه فعل و انفعالات شیء است. مانند: بریدن برای شمشیر و احساس برای انسان. از این رو نفس نباتی، کمال اول جسم طبیعی آلی است از جهت تغذیه و نمو، و نفس حیوانی کمال اول جسم طبیعی آلی است از جهت اعمال فکری و ادراک کلیات.

البته در نظر شیخ، هر صورتی، کمال است و هر کمالی، صورت نیست. مثلاً ملاح، کمال سفینه است، ولی صورت سفینه نیست. و کمال مفارق نه در صورت است و نه در ماده.

ج. طبیعت نفس:

درباره جوهریت نفس، افلاطون، افلوپین و فارابی چنین اعتقادی داشته اند، ولی بوعلی به جوهریت روحانی نفس معتقد است و برای اعتقاد خود دلایلی دارد که در زیر به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱- نفس، معقولات را ادراک می کند و معقولات از خواص جسم است که تجزیه پذیر و انقسام پذیر نیست. در حالی که صور معقوله قابل تقسیم نیست. این دلیل فارابی را هم ذکر کرده بود.

۲- نفس، کلیات را ادراک می کند بدون آنکه آلت و وسیله ای باشد، ولی حس، خود و آلت خود را حس نمی کند. خیال نیز چنین حالتی دارد. پس طبیعت نفس، غیر از طبیعت حس و خیال است.

۳- استمرار عمل، آلات جسمانی را ناتوان می کند و چه بسا فساد آنها می شود. مثلاً نور زیاد، چشم، و رعد شدید، گوش را ضعیف می کند و گاه آن را از کار می اندازد. همچنین چیزی که امری بس قوی و شدید را ادراک کند، قدرت ادراک ضعیف را ندارد. وقتی کسی نور شدیدی را ببیند، قادر به دیدن نور ضعیف نیست و کسی که صدای عظیمی را بشنود، قادر به شنیدن صدای ضعیف نیست. اما قوه عقلیه امری بر خلاف این است. زیرا چون شخصی در تعقل مداومت کرد و اموری را که قویتر است تصور نمود، درک آنچه ضعیف تر است برای او آسان خواهد شد.

۴- همه اجزای بدن در چهل سالگی رو به ضعف می نهند، ولی قوای عقلانی نیرومندتر می شود. پس قوای عقلانی غیر از بدن است.

د. حدوث نفس و خلود آن:

بوعلی برخلاف افلاطون، معتقد است وجود نفس پیش از بدن محال است، ولی در بقا، تابع فساد جسد نیست. او با نظر ارسطو، اسکندر افرویدی و فارابی مخالفت می کند و می گوید: نفس، در اثر حصول معقولات، چیز دیگری نمی شود. یعنی اگر عقل به درجه عقل بالفعل یا مستفاد برسد، از حیث نوع، مختلف نمی گردد. زیرا نفس و جسد، هر دو جوهرند و

جسد هیچ علتی از علل وجود نفس نیست و تعلق نفس به بدن، از نوع تعلق معلول به علت نیست.

د. وحدت نفس و بطلان تناسخ:

چون ثابت کرد که هر جسدی دارای نفسی است که با حدوث آن حادث می‌شود، به انکار تناسخ پرداخته و می‌گوید: اگر تناسخ ثابت شود، لازم می‌آید که بدن واحد دو نفس داشته باشد.

و. قوای نفس:

بوعلی نفس را از نظر قوا به دو قسم تقسیم می‌کند: نفس نباتی، حیوانی و انسانی. نباتی نیز دارای سه قوه است:

۱- غذایی: قوه‌ای است که جسم دیگر را به شکل جسمی که در آن است در می‌آورد و به ما يتحلل بدل می‌سازد.

۲- نامیه (متمیه): قوه‌ای است که به جسم در طول و عرض و عمق می‌افزاید.

۳- قوه مولده: جزئی از جسم را که بالقوه شبیه اوست می‌گیرد و آن را شبیه جسم اول، بالفعل می‌کند:

۴- نفس حیوانی نیز بر دو قسم است: محرکه و مدرکه.

الف: محرکه، که شامل دو قسم است:

۱- باعنه: این قسم که انگیزاننده شوق است، به دو بخش شهویه و غضبیه تقسیم می‌شود.

۲- فاعله: کار این قسم تحریک عضلات است.

ب. مدرکه:

این قسم شامل ادراک خارجی و داخلی است. ادراک خارجی، عبارت است از حواس پنجگانه و ادراک خارجی و داخلی است. ادراک خارجی، عبارت است از حواس پنجگانه و ادراک داخلی که صور محسوسات و یا معانی محسوسات را ادراک می‌کند و شامل پنج قسم ذیل است:

۱- حس مشترک: این قسم صور منطبعه حواس پنجگانه را جمع می‌کند. جای آن تجویف اول دماغ است.

۲- مصوره: صور جمع آوری شده حس مشترک را حفظ می‌کند. جای آن پس از تجویف اول دماغ است.

- ۳- متخیله: تألیف و تفصیل دهنده مصوره که در حیوان مخیله، و در انسان متفکره نامیده می شود. جای آن جلو تجویف اوسط دماغ است.
- ۴- وهم: قوه دراکه، که معانی غیر محسوس، از قبیل محبت و ترس را درک می کند و جای آن قسمت آخر تجویف اوسط دماغ است.
- ۵- حافظه یا ذاکره: آنچه را قوه وهمیه از معانی غیر محسوس درک می کند، نگهداری می نماید و مرکز آن تجویف موخر دماغ است.

نفس انسانی یا ناطقه: به دو قسم عالمه و عامله تقسیم می شود:

۱- قوه عامله: قوه ای است که به وسیله آن در پرتو آرای جزئی یا مقدمات مشهوره یا اولیه به تدبیر می پردازد تا ایجاد اخلاق فاضله در فرزندان، امکان پذیر شود.

ب- قوه عالمه: قوه ای است که عقل برای بالفعل شدن به آن محتاج است تا حقایق کلی را از موجودات مادی تجرید کند و لذا به آن قوه نظری گفته می شود. این قوه دارای مراتب زیر است:

- ۱- قوه مطلقه یا هیولایی، که امکان اکتساب فعل است. همانند قابلیت کتابت کودک.
- ۲- قوه ممکنه: قوه ایست، که وسایل انتقال به فعلیت برای آن محقق شده است. مثل شناخت قلم و دوات کودک.
- ۳- قوه کمالیه یا ملکه، که در انتقال به فعلیت هیچ کمبودی ندارد و آن عقل بالفعل است.
- ۴- عقل مستفاد، که از بالفعل استفاده می کند و به واسطه آن قوه، نوع انسان به کمال می رسد.

۵- نفس قدسی، که بالاترین مرتبه عقل آدمی است و مستقیماً از عقل فعال نور می گیرد. بطور خلاصه، از عقل هیولایی که مستعد قبول ادراکات است، به عقل بالملکه که قوه نزدیک به فعل است تا به عقل بالفعل که صوری را در ملکات دیگر منتقل می کند، ذخیره می نماید و پس از آن، عقل مستفاد که حقایق را از ملابسات مادی تجرید می کند، معرفت برای او از عقل دهم افاضه می گردد تا به عقل قدسی برسد که حقایق را از راه حدس و الهام در می یابد.

بوعلی همانند فارابی معتقد است که عقل هیولایی برای به فعلیت رسیدن تا به عقل مستفاد، به مدد عقل فعال نیازمند است. نسبت عقل فعال به نفس، مانند آفتاب به نور چشم ماست.

عقل قدسی عبارت است از استعداد اتصال به عقل فعال در برخی از مردم بدون نیاز به تعلم. چنان که گویی این مردم همه چیز را می دانند و این درجه از عقل قدسی می خوانیم و آن از جنس عقل بالملکه است جز آن که این مقامی ارجمند است که همه مردم از آن بهره مند نیستند و این قسمی از نبوت و بلکه برترین اقسام آن است و بهتر است این قوه را قدسی بنامیم که برترین قوای انسانی است.

فلسفه بوعلی

۱- اصالت وجود: برخلاف گفته بعضی که گفته اند شیخ الرئیس اصالت وجودی بود، به این معنی که حقیقت هر شیء به وجود آن است و ماهیت هر شیء به وجود آن بر می گردد که این بحث که بر دو پایه تمایز بین ماهیت و وجود و بحث تمایز بین وجوب و امکان و امتناع استوار است و با تحلیل ذهنی به دست می آید و نیز اینکه سهروردی و میرداماد با آن مخالفت کردند و بعدها ملاصدرا به دفاع از نظر ابن سینا پرداخت، شهید مطهری نظر دیگری دارد.

استاد مطهری می گوید: در کلمات فلاسفه از قبیل بوعلی، بهمنیار و خواجه نصیر، سخن از اینکه وجود یک امر حقیقی و واقعی است آمده، ولی نه به شکل دورانی که وجود اصیل است، یا ماهیت و اگر وجود اصیل است، پس ماهیت امری اعتباری است. و بدون توجه به آثار و لوازم اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، نخستین بار میرداماد این بحث را مطرح کرد و اصالت ماهیت را برگزید و پس از او ملاصدرا پس از مدتی پیروی از نظر استادش (میرداماد) که اصالت ماهوی بود، برگشت و اصالت وجودی شد و حاج ملاهادی سبزواری استدلالهای متفرق او را جمع آوری کرد.

۲- واجب و ممکن: تقسیم وجود به سه قسم واجب و ممکن و ممنوع از ابداعات بوعلی است. و این تقسیم به این صورت در آثار ارسطو هم نبود. توضیح اینکه: «وقتی ماهیت شیء در نظر گرفته شود، یک وقت است که به هیچ طریق قبول وجود نمی کند و محال است، آن شیء ممنوع است. همانند: شریک باری تعالی که مایه تناقض خواهد شد. اگر وجود و عدم متساوی باشند و مایه تناقض نشود، ممکن الوجود می شود و اگر ماهیت از وجود او جدا نباشد و جدا شدن او محال باشد، واجب الوجود خواهد شد. در چنین موجودی، وجود و ماهیت یکی است و ذات او عین وجود اوست. این موجود، یگانه است و بقیه موجودات طفیل او هستند. بنابراین جهان و آنچه در آن است، ممکن الوجود و نیازمند واجب هستند.

واجب الوجود، بسیط است وگرنه عنوان واجب الوجود بالذات از او سلب می‌شود. چون در این صورت مرکب خواهد شد. همچنین با هیچ شیء دیگر در ماهیت شریک نیست. چرا که ماهیت مقتضای امکان است.

۳- صدور ممکنات از واحد: ابن سینا نیز مانند فارابی اصل «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» را می‌پذیرد و صدور عالم را همانند فارابی تشریح می‌کند که از عقل اول شروع و عقول دهگانه و افلاک هشت‌گانه را تصویر می‌کند. البته این نظریه از طرف فلاسفه مسلمان به وجود فرشتگان بسیار نزدیکتر است تا به نظریه نوافلاطونیان و لذا به وحدت وجود صرف منجر نمی‌شود.

در پایان، بوعلی در مقابل ارسطو که حقیقت را در وجود اشیای جزئیة مادی می‌دانست، در مقابل افلاطون که حقیقت را در مثل قائم بالذات می‌دانست، همانند فارابی، حقیقت را از آن معقولات کلیه که ذاتاً دارای وجود نیستند و وجودشان از ذات است، می‌دانست.

۴- بحث حدوث و قدم عالم: ارسطو اقسام تقدم را به چهار قسم زمانی، تقدم مکل بر جزء (مانند: تقدم یک بر دو)، تقدم رتبی و تقدم افضل و اشرف تقسیم می‌کند. و فارابی به پنج قسم تقدم زمانی، تقدم بالطبع (مانند تقدم ابراهیم)، تقدم رتبی، تقدم افضل و اشرف، و تقدم وجودی (مانند: تقدم طلوع خورشید بر روز) تقسیم می‌کند.

بوعلی به تبع فارابی اقسام تقدم را پنج قسم می‌داند: زمانی، رتبی یا وضعی (مکان یکی از اصناف آن است)، افضل و اشرف، بالطبع، و معلولیت که دو قسم اخیر در تأخر بالذات شریکند. عالم قدیم است زیرا از ذات باری صادر شده است؛ چرا که خدا از ازل ذات خود را تعقل کرده ولی به شرف و طبع و معلولیت ذاتی، از ذات باری متأخر است و درست نیست که عالم از خدا تأخر زمانی داشته باشد وگرنه عدم، فاصله خواهد شد.

بوعلی و عرفان

بوعلی در اواخر عمر خویش کتابی به نام «منطق المشرقین» نگاشت و در مقدمه آن، تألیفات «شفا» و «نجات» را بر مشرب مشایی و برای عامه مردم، و فلسفه اشراقی را برای خواص دانست و علم خواص نامید، ولی آن کتاب مفقود شده است.

با این حال سه فصل اخیر «الاشارات و التنبیهات»، «رسالة فی العشق» و سه داستان تمثیلی «حی بن یقظان»، «رسالة الطیر» و «سلامان ایسال» وی، نوعی گرایش به اشراق است. نمط هشتم «اشارات»، درباره سعادت و لذت عقل بحث می‌کند و می‌گوید: اشرف لذات باطنی، لذت

عقلی است. زیرا اگر نفس به معقولات که کمال اولیه است شایق نباشد، در قفس تن زندانی است که در این شأن بدان توجهی ندارد و پس از مفارقت، زندانی بودن را حس می کند. ولی عارفان با تزکیه، این حالت را در این نشأت درک می کنند و افرادی که به این مرحله نرسیده اند «بله‌ها» نامیده می شوند. سپس در نمط نهم می گویند: عارفان در این دنیا، دارای مقامات و درجاتی ویژه خودشان هستند که دیگران دارای چنین مقاماتی نیستند. و نیز آنها را کارهای نهان و آشکار است؛ آنان که نمی شناسند همه را منکرند و آنان که می شناسند، آن کارها را بزرگ شمارند. در فرق زاهد و عارف و عابد می گویند: زاهد از متاع دنیا اعراض می کند، عابد به عبادت می پردازد و عارف متوجه قدس و جبروت و منتظر تأییدن نور حق است. عبادت غیر عارفانه نوعی معامله است، ولی عارف، خدا را برای خدا می خواهد.

برای رسیدن به عرفان، نخستین مرحله، اراده و سپس ریاضت (سلوک طریق) است با سه هدف: اعراض از ما سوی الله، مطیع کردن نفس اماره در برابر نفس مطمئنه، و تلطیف سُر برای آگاهی. چون به این مرحله رسید، لذا یزید بر وی حاصل افتد که آن را حال گویند و چون ریاضت بیشتر شود، حال بیشتر شود، تا به حدی که ملکه و سکنه شود.

برخی از محققان اصحاب طریقت گفته اند: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله بعده». چون فراتر شدند گفتند «ما رأینا شیئاً الا و رأینا الله بعده» و چون فراتر شدند گفتند: «ما رأینا شیئاً الا و رأینا الله قبله» و چون فراتر شدند گفتند که هیچ چیز جز خدا نمی بیند.

چون ریاضت از این بگذرد به نیل رسد و سر او آینه روشن شود که آثار حق مشاهدت کند و چون بعد از آن، از خویشتن غایب شود، نظر وی بر جانب قدس مقصور شود. در نمط دهم، می خواهد اسرار آیات و امور خوارق عادات را به صورتی علمی تعلیل کند. بدین طریق که: خوارق عادات در چهار امر منحصر است:

۱- قدرت تسرک غذا برای مدت دراز: حالات نفسانی در جسد مؤثر است. مانند: کاسته شدن شهوت در حالت ترس. لذا با ریاضت نفس نباتی و حیوانی تحلیل رفته و نفس ناطقه قوی می شود و اثر می گیرد.

۲- قدرت انجام کارهای دشوار: همان طوری که حالت خشم و فرح در نیرو اثر دارد، تقویت روح هم در توان بشری تأثیر دارد. آنچه عارف می کند به نیروی خداوند است.

۳- قدرت بر اخبار از غیب: در عالم خواب این امکان وجود دارد که از غیب خبر داده شود. بیداری هم چنین است؛ اما دو شرط دارد: یکی اینکه نفس، مستعد کسب فیض باشد، دیگری اینکه مانع و حاجب در این میان نباشد.

۴- قدرت تصرف در عناصر: این امر به واسطه مغایرت نفس با بدن و از تأثیرات نفس است. چنان که وهم و گمان بیماری را شفا می بخشد. خود وی می گوید: اگر من بخواهم جزئیات آنچه دیده‌ام یا از کسانی که به گفتارشان وثوق دارم شنیده‌ام را بیان کنم، سخن به درازا خواهد کشید.

در رساله «رسالة الطیر» نفوس آدمی را به دسته مرغان تشبیه کرده که صیادان (شهوات جسمانی) آنها را به دام انداخته و تلاششان بی‌ثمر بود. چون پای در بند بودند تا به پادشاه شکایت بردند که بند از پایشان باز کنند و چنین شد و این کس همان ملک الموت است. در رساله «حی بن یقظان»، می‌گوید: با یکی از دوستان جهت تفریح از شهر خارج می‌شوند، به پیری روشن ضمیر به نام حی بن یقظان بر می‌خورند که از اهل اورشلیم است. این پیر، به او دو راه می‌نماید: یکی به طرف مغرب که طریق شر است و دیگری به طرف مشرق که طریق صور معقوله و منزله از آلودگی است. راهنما، این سینا را به این راه می‌برد تا به سرچشمه آب حیات می‌رسند، جایی که نور خدا ساطع است. رسیدن به این چشمه، جدا شدن از غضب و شهوت است نه رفیقان. وی معتقد است: حی بن یقظان راهنمای نفس ناطقه انسانی است. یعنی عقل فعال که آخرین عقول فلکی است.

داستان سلمان و اِیسال نیز به شرح زیر در شرح خواجه نصیر بر اشارات آمده است: سلمان و اِیسال دو برادر بودند. اِیسال برادر کوچکتر است که سلمان او را پرورانده بود. اِیسال عاقل، شجاع، و زیبا بود. زن سلمان بدو دل بست و عشق خود را بر او آشکار نمود. اِیسال از آن زن اعراض کرد. زن به شوهرش گفت: تا خواهرش را به عقد اِیسال درآورد، سلمان چنین کرد و خواهر زن خویش را به عقد برادر درآورد. در شب زفاف، زن سلمان در بستر خواهر خود خوابید. اِیسال پنداشت که عروس است. بناگاه برقی جهید، خانه روشن شد و اِیسال از بستر بگریخت.

دیگر روز از برادر لشگری طلبید تا به کشورگشایی برود و به جنگ دشمنان رفت و پیروزمندانه برگشت. با درخواست دوباره زن و جواب منفی او دوباره به جنگ رفت. زن به فرماندهان رشوه داد تا کمکش نکنند که اِیسال شکست بخورد و چنین شد و لشگریان او را مرده پنداشتند و او را ترک گفتند. او با خوردن شیر حیوانی وحشی شفا یافت و توانمند شد و

نزد برادر آمد که دید برادر اسیر است، نجاتش داد. زن سلامان آشپز و فالگیر را بفریفت تا زهر در طعام ابسال ریختند و او بمرد سلامان تضرع کرد، راز مشخص شد، زن و آشپز را مسموم کرد و انتقام برادر گرفت.

خواجه نصیر می‌فرماید: سلامان، نفس ناطقه است و ابسال، نظری در مسیر عقل مستفاد شدن. زن سلامان، قوه غضب و شهوت است و عشق او هم، علاقه شهوت و غضب به تسخیر عقل است. منظور از خواهر، همان عقل عملی است که مطیع عقل نظری است و آن نفس مطمئنه است. و به جای خواهر خوابیدن، تسویل نفس است و برق لامع، جلوه الهی است روی گرداندن از او، روی گرداندن عقل از هوی است. کشورگشایی، توجه به عالم جبروت و ملکوت است و تغذیه از شیر وحوش صحرا، آفاضة کمال است به او. اختلال حال سلامان هم اضطراب نفس است از اهمالی که در اعمال خود ورزیده است و بازگشت به برادر، اشاره به تدبیر امور منزل و... است. آشپز، قوه غضبیه است که هنگام انتقام بر افروخته می‌شود و فالگیر، قوه شهویه است که جانب ما یحتاج بدن است و توطئه این دو بر مرگ ابسال، اشاره به اضمحلال عقل در سن کهولت و فرتوتی است و این که سلامان آن دو را هلاک کرد، اشاره به ترک استعمال قوای بدنی در اواخر عمر است. انعزال سلامان از سلطنت هم اشاره به انقطاع عقل از تدبیر بدن قرار دادن بدن تحت تصرف قوای دیگر است.

بوعلی و پزشکی و ریاضی

ابن سینا در پزشکی در مغرب زمین همان قدر و مقام را دارد که در مشرق در فلسفه دارد. تصویر او به عنوان امیر پزشکان، دیوارهای بسیاری از کلیساهای اروپا را تزیین کرده است. وی با علوم ریاضی و طبیعی آشنایی داشت. در فیزیک هم به نظریه موجی بودن نور معتقد بود که از آن، در بحث کالبدشناسی چشم گفتگو می‌کنند. در پزشکی، استفاده از بعضی از گیاهان و اکتشاف نیروی گندزدایی الکیل و اکتشاف ورمهای مغزی و معدوی در کالبدشناسی از کارهای اوست.

بوعلی و سیاست و اخلاق

گرچه فزاری در سیاست سخن اول را گفت و دیگران دنباله رو او هستند، بوعلی در کتب متعدد آرای اخلاقی خویش را بیان نموده است. بدین شرح:

چون اصلاح جامعه به فرد بستگی دارد، باید به اصلاح نفس پرداخت و بر اساس کتاب «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر» ابن مقفع می‌گوید: باید اشتباهات نفس در دفتری ثبت شود و

محاسبه و مراقبه به عمل آید. مردم باید در اخلاق تفحص کنند و آنچه خیر است برگزینند. نیازمندترین مردم به اصلاح، رؤسا هستند که در اثر غفلت و تملق گویی مردم و اندرزن‌ناپذیری، از صالحان فاصله می‌گیرند. دخل و خرج انسان باید روی حساب باشد. در میان حرفه‌های مختلف، صنعت از تجارت بهتر است. زیرا تجارت زود می‌آید و زود می‌رود. پس از آن به سیاست مرد در خانه می‌پردازد. درباره تربیت اولاد، تعلیم و انتخاب نام نیک، انتخاب معلم دیندار و سپس آموختن صنعت و سپس زن ستاندن برای ایشان را از وظایف والدین می‌داند.

بوعلی، سعادت را در اجتماع می‌داند: «الانسان مدنی بالطبع» یعنی انسان طبعاً اجتماعی است. لذت نیز بر دو قسم است: عقلی و حسی. سعادت هم دو قسم است: به این صورت که لذت حسی، سعادت زودگذر، و لذت معنوی، سعادت دایمی است و سعادت عالی، سعادت نفوس، پس از مرگ است.

بوعلی و نبوت

بوعلی سعی کرده است که در طرح اساس نبوت، اساس قرآنی را لحاظ کند. او می‌گوید: پیامبر واجد سه شرط اساسی است: صفای عقل، کمال تخیل و قدرت تأثیر در موارد خارجی، و لذا دارای روح عقلی و نظری قدسی است و بلاواسطه از عقل فعال دریافت می‌کند. بدون اینکه تعلیم یافتن سابقی در کار باشد و صرف نظر از اشراق عقل دهم (عقل فعال)، قوه تخیله پیامبر چنان قوی است که حقایق اشیا در وی متصور و متجسم می‌شود.

از این رو رسالت دو جنبه دارد: نظری و عملی. اولی نفس آدمی را از طریق تعلیم اصول ایمان به وجود خدا، حقیقت وحی، نبوت و جهان دیگر به طرف سعادت ابدی رهنمون می‌کند، و دومی جنبه عملی و شعایر دارد.

فرق اول انبیا با حکما این است که درک پیامبران کمال و تمام است، ولی درک حکما جزئی است. فرق دوم در شریعت است: چرا که حکما در صدد معرفتند و وظیفه شریعت آوردن ندارند.

مذهب بوعلی

گذشته از اینکه نام او حسین، کنیه او بوعلی، نام پدرش عبدالله بود و نشو و نمای او اکثراً در محیط شیعه بوده است و حکومت‌هایی که با آنها کار می‌کرد، شیعه اثنی‌عشری بودند، خود او تصریح می‌کند که پدر و برادرش از فرقه اسماعیلیه بوده‌اند. تعیینات مختلف او در کتب

خویش از قبیل افضلیت در معیار خلافت، عصمت و نص و تصریح امامت، بزرگترین شواهد شیعه بودن وی و اثنی عشری بودن او هستند مثل:

۱- در معراجنامه که در حاشیه الهیات شفا سال ۱۳۰۴ ه.ش چاپ شده، نوشته است: منزلت علی(ع) نسبت به صحابه چون نسبت معقول به محسوس است. او در میان خلق آن چنان بود که معقول در میان محسوس. پیامبر به وی فرمود:

«یا علی اذا رأیت الناس یتقربون الی خالقهم بانواع البر تقرب الیهم بانواع العقل تسبقهم»

«یا علی چون مردمان در کثرت عبادت رنج برند، تو در ادراک معقول رنج ببر تا بر همه سبقت گیری»

لاجرم چون به دیده بصیرت عقلی، مدرک اسرار گشت و همه حقایق را دریافت، بانگ دیدن سر داد و گفت:

«لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً» «اگر پرده برگیرند، بر یقین من چیزی نیفزاید»

هیچ دولت، آدمی را زیادت معقول نیست.

در جای دیگر می گوید: تعیین جانشین از راه نص به صواب نزدیکتر است زیرا این کار مانع تفرقه و دوگانگی و اختلاف می شود.

تألیفات او هم رنگ و بسوی اسماعیلی بودن با آن سازگار باشد بخصوص تصریح خود بوعلی به اینکه سخن پدر و برادر راجع به اسماعیلیه در او اثر نگذاشته است و به قول خودش: «نفس من از قبول سخن آن سرباز زد».

چنان که صدرالدین علی بن فضل الله گیلانی طیب معاصر امیر ابوالقاسم فندرسکی، فیلسوف معروف، در کتاب خود به نام «توفیق التطبيق فی اثبات ان الشیخ الرئیس من الامامیه الاثنی عشری» این مطلب را اثبات کرده است که به تحقیق دکتر محمد مصطفی حلمی در سال ۱۹۴۵م. به چاپ رسیده است. «الذریعه» نیز وی را از مؤلفان شیعه بر می شمارد.

ابن سینا و منتقدان

برخی از منتقدان، او را متهم به کفر و زندقه نموده و او را منکر معاد جسمانی پنداشته‌اند و از این رو او را لعن و تکفیر کرده‌اند. و بوعلی در «اشارات» که آخرین تألیف اوست، به حدود عالم جسمانی تصریح کرده و معاد جسمانی را نفی کرده است. او در «الهیات شفا» می گوید: باید دانست که برای آن قسمت از معاد که در شریعت نقل شده است راهی نیست مگر از طریق شرعی و تصدیق قول رسول(ص). مقصود، معاد بدن هنگام بعث است و خیر و شر

بدن معلوم است و احتیاجی به تعلیم و یاد گ. رفتن ندارد و شریعت حق‌ای است که پیامبر و سرور محمد(ص) برای ما آورده است و وضع شقاوت و سعادت بدن را معلوم می‌دارد و معاد دیگری هم هست که به عقل و قیاس و برهان درک می‌شود و نبوت آن را تصدیق کرده است. کتاب «المبدأ و المعاد» شیخ نیز موجود است و بهترین دلیل رد این عقیده است. لذا مرحوم خوانساری در «روضات الجنات» از ایشان دفاع کرده و او را از این اتهام مبرا دانسته است.

اساتید و شاگردان بوعلی

اساتید بوعلی عبارتند از: محمود سیاح، استاد حساب، هندسه، جبر و مقابله، اسماعیل زاهد، استاد فقه، ابو عبد ناتلی، استاد منطق و فلسفه، ابومنصور حسن بن نوع قمری، ابوسهل عیسی بن یحیی بن مسیحی گرگانی. این دو، استاد پزشکی بوعلی هستند. شاگردان او عبارتند از: بهمنیار، ابوعمید جوزجانی، ابو عبدالله معصومی که «رسالة العشق» بوعلی به نام وی نگاشته شد، ابن زبله اصفهانی، ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق نیشابوری و محمد بن یوسف شرف الدین ابلاتی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی